

کتاب الفوائد
 در تشنگان قلب گویند
 در تشنگان قلب خوانند و از دوشتریان طالع شده است که شتریان و دردی بود
 که بر سر برود و جهت جذب سیم از دوشتریان دم لطیف بدو و کمی دیگر شتریان
 بر کتب است که اصل جمیع شتریان بنوعی که از اهراف و در بطی گویند و میان
 این دو بطن منفذ است سیم برای لطیف می که از بطن این
 بطن این سیم رود و از دوشتریان خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده آواز
 مریض دخول دم و از موضع دخول سیم دوراید که اگر نازی القل گویند
 و در حالت انقباض قلب سیم می شود و در حالت انقباض قلب می شود
 و این برود و جذب دم و سیم می کنند و قلب برسانند و حجاب عضویت
 مرکب از جوهر علم و غشای عصب حواس و حرکت و در حجاب سیم از دوشتریان
 و انقباض و حجاب سیم میان آلات غذا و آلات تنفس و حجاب سیم از دوشتریان
 از دوشتریان و سیم از دوشتریان و سیم از دوشتریان و سیم از دوشتریان
 قضیه را به غشای ذوالحسن بر سیم آگوشیده و او به دوشتریان
 شق طرف این سیم به شعبه منقسم شده است و شق طرف سیم
 بدو شعبه مجتمع کرد و قلب برآمده او ترشح قلب است بواسطه
 جذب سیم و در حال آن با کیفیت مناسب مزاج قلب
 و وضع بخار و بلای و او میباید از سیم حیوان است و این سیم
 اما حلق عذاب است که از مجموع بحر این سیم که آن سیم
 است و در سیم در اعضای غذا کرده و از دوشتریان و سیم از دوشتریان
 و در سیم در اعضای غذا کرده و از دوشتریان و سیم از دوشتریان

شکل در مثل شکل مثلثی مخروطی بود و قاعده او مقدم بر است
 و اگر این از مخروط است زیرا که نسبت اعصاب حس است
 و از این مخروطی است و اوصاف است زیرا که نسبت
 اعصاب حرکت است و این از جهت طولی که از طرف بینی
 به کلبه می رسد و این را بطون می گویند و اوصاف
 بطون بطین است بطوریکه بطین اوسط است بطون
 که از آن معصره گویند و فضلات و این جمع می شود
 فرو می آیند و غشایی که ماس مجبور و این است مانند ترانیه
 و عصبون به هم افتاده است و این صورتی همچو کربن است
 و بواسطه حرکت آب و انقباض شرائین آن ترانیه
 متحرک است و این را است محری است که فضلات از
 بدن مندرج شود و در زائنه است سینه بدو ریتان
 که از آن در و نفوذ کنند فضلات دماغی خارج می شود
 دیگر از آن به بطین مقدم و دیگر از سینه اوسط بطین و در
 نفوذ می کند و از آن به بطین مقدم و آن ترانیه متحرک
 می شود تا بعد بخورد که میان مجری خشک و عصبانیت
 می شود و منقبض می شود و فضلات را منقبض می کند

۳۰۸۶

[illegible]

از آنکه گویند و آن غشای رقیق است مانند چمن که بر روی
فیض رطوبت جلیه‌ای و یعنی بود و این از اطراف عنبیه و شبکیه رسیده
و بعد از رطوبت جلیه‌ای خود آن جسمی است بغایت نازک و نازک جلیه
است و طرف ظاهر او به من است جبهه انظار و منیات و طرف باطن او
عقبه و منی است تا در عقبه عنبیه محبوسه که حس البصر همان عنبیه است
بود و در آن رطوبتی زجاجیت که شبیه باکینه و منی است و در آن رطوبت
که از آنجا باشد بود و از شحم باور که مانند دام صیاد و منی است و در آن رطوبت
راش باکینه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و در آن رطوبت
گویند و آن همچون غشای است که بر جمیع محتوی شده است و طبقه
مهمه و شبکیه گویند و آن غشای غلیظه است که ملاقی عظم عین بود
و تحقیق البصر بر رطوبت جلیه‌ای حاصل میشود و باقی آلات
و بعد از آنکه رطوبت بعضی حافظه است و بعضی حافظه است و بعضی حافظه است
اشعیه و قبحه در جلیه‌ای شعلی و منطبع نکر و در آن موجب
اضرار او شود و رطوبت زجاجی بخدی اوست و طبقات
از قوام و حلقه‌های و قلبه او و بعد از آنکه الله احسن
الشیء القین و منی است و منی است و منی است و منی است
و در آن رطوبت عظم حنجره و منی است و منی است و منی است
و در آن رطوبت عظم حنجره و منی است و منی است و منی است

[illegible]